

معطل گذاشت منت منه که خدمت سلطان
 همی کنم منت شناس ازو که خدمت بدست
حکمت در کس رنج بجهوده بردن و سعی فی
 فایده کردن و بی آنک اندوخت و بخورد و در بیک
 انگ آموخت و نکرد **شعاع** علم خدا انگ بیشتر
 خوانی چون عمل در تو نیست تا دانی نه حقوق
 بودند دانستند چار بایی بود کتابی چند
 آن بچه مغز را چه علم و خبر که بر و میز نیست
 یاد **حکمت** علم از بهر دین بروردست
 نه از بهر دنیا خوردن **سحر** هر که بر بهر و علم
 وز سر فروخت حرمی کرد و در پاک بسوخت
 عالم نایر بهر کار کورست مشعل دار فوله شد
 به و هولا بختی **بیت** فی فایده هر که عمر در
 باخت جزئی بخیزد و زربند است **حکمت**
 ملک از خود مندان جمال کرد و دین از بهر بهر کار
 کمال یابد و بادشاهان بنصیحت خود مندان
 از آن محتاج نزنند که خود مندان بنوب بادشاهان

فصل نهم

قطعه بندی اگر بشنوی ای بادشاه در عهد فتر
 به ازین بند نیست جو بخرد مندمر با عمل
 که چه عمل کار خود مندم نیست **بند** سه جبر
 باید از مانند مال فی تجارت و علم فی بحث و
 ملک فی سیاست **قطعه** وقتی بطف کوی
 و مدار و فردی را باشد که در کند قبول آورد
 دلی و فنی که بفر کوی که صد کوزه نبات
 که که چنان کار نیاید که حظلی **حکمت**
 رحم آوردن بر بدان ستمست بر نیکان و عفو
 از ظالمان جورست بر در و بیان **شعر**
 خبیث را چون تم کنی و بنوازی بدولت تو
 کنه میکند با نیازی **بیت** به دوستی بادشاهان
 اعتماد نشاید کرد و با و از خوش کودکان
 نباید بود که آن بخیالی متبدل و این بخوابی
 متغیر شود **بیت** معشوق هزار دوست را
 دل ندی و رمیدی آن دل بجای بخی
بند هر آن ستری که داری با دوست